

حدیث روز: پیامبراسلام(ص): هرکه با مردم چنان رفتار کند که دوست دارد آنها با اوآن گونه رفتارکنند، عادل است.

پلک احساس: دین و دل بردند و قصد جان کنند

فیثات از جورخوبان فیثات

اوقات شرعی:
 اذان ظهر: ۱۳/۳
 غروب آفتاب: ۱۹/۴۵
 نیمه شب شرعی: ۲۰/۴
 اذان مغرب: ۲۰/۴
 اذان صبح (فردا): ۴/۴۹
 طلوع خورشید(فردا): ۶/۲۰

امروز در تاریخ:
 تاسیس و آغاز به کار رادیو(۱۳۱۹ش)
 کشف میکروب سل توسط دانشمند آلمانی، رابرت کخ (۱۸۸۲م)
 قتل عام ارمنه آسیای صغیر توسط امپراتوری عثمانی (۱۹۱۵م)

حکمت ۱۴۳:
 آنده خورند، نمی از پیروی است.

روزنامه فرهنگی، اجتماعی صبح ایران ■ صاحب‌امتیاز: سازمان صداوسیما جمهوری اسلامی ایران ■ مدیرمسئول: سعید علیرضاشرفی ■ نخستین موسسه فرهنگی مطبوعاتی کشور دارای گواهینامه بین‌المللی ISO9001:2008

شماره: ۳۶۳۷ - ISSN135۷۳۵۰۰۰
 پایگاه اطلاع‌رسانی: www.jamejamdaily.ir
 پست الکترونیکی: info@jamejamdaily.ir

چهارشنبه ۴ اردیبهشت ۱۳۹۸ | ۱۸ شعبان ۱۴۰۰ | ۲۰ صفحه | سال تازدهم - شماره ۵۳۶۶ | استان تهران والبرز ۰۰۰۰ تومان - دیگر استان ها ۰۰ تومان Wednesday - 2019 April 24

پیش‌بینی آب و هوا پنجشنبه:
 تهران: ۱۵ / ۷
 اهواز: ۳۰ / ۱۶
 ارومیه: ۱۲ / ۲
 بندرعباس: ۳۱ / ۱۹
 رشت: ۱۷ / ۷
 سمنان: ۱۶ / ۵
 سنندج: ۱۶ / ۱
 قزوین: ۱۵ / ۰

خودنویس
 یادداشتی از حامد عسکری شاعر و نویسنده

این داستان کاملا واقعی است

از سالن پرواز که آمدم بیرون، گفتم با مترو بروم محل کار دم ورودی ایستگاه ایستاده بود. صورتی آفتاب‌سوخته داشت و کله‌ای ته‌تراش و غمی بومی شده در چهره، مستاصل و عصبی بود. پرسیدم، چطوری بروم ترمینال جنوب؟

گفتم دنبالم بیا. کمی حرف زدیم و پخش باز شد. انگار از چیزی زنج می‌برد. گفتم فرودگاه چه می‌کردی؟ گفتم: آمده بودم یکی را ببینم. گفتم رفیقش بود؟ گفتم نه. یکی معرفی کرده که بروم پیشش کارهای معافیت سربازی‌ام را بکنم. گفتم دفترچه پر کردی؟ گفتم نه الان سربازم. گفتم چندماه؟ گفتم: ده ماه. گفتم خب ادامه بده چیزی نمانده که! گفتم نه! خواهرم فلج است و پدرم هم از کار افتاده. گفتم حالا این‌که قول داده کار معافیت‌ت را درست کند کی هست؟ گفتم: کارمند یک بیمارستان است. گفتم معافیت پزشکی براریم جور می‌کند. گفتم پول هم خواسته؟ گفتم: دو تومن! پرسیدم چیزی هم ریختی به حسابش! گفتم: یک تومنش را! پرسیدم چقدر کار جلورفته؟ گفتم: از روستامان هر چه زنگ زدم جواب نداد، آمدم محل کارش می‌گویند چند وقت است نمی‌آید بعد با بغضی از سر استیصال گفتم: به خدا بابام به میش فروخت که پولش را بهم به این که معافیتم را بگیرم که بتوانم بروم دنبال گله روستامان و با چوپانی کردن خرج چهار خواهرم و پدرم را بدهم.

بهش نمی‌آمد دروغ بگوید. استیصال و دلهره‌اش عصبی‌ام کرده بود. کار خودش هم اشتباه بود. می‌گفت: مانده‌ام اما چطوری به پدرم بگویم یک تومن پول میش را طرف خورده و نه تلفنی جواب می‌دهد و نه می‌توانم پیدایش کنم. تا روزه‌ها دولت با محمد متولد ۷۸ قسه همسفر بودم و حرف‌هایش را گوش کردم و با بغضش بغض کردم. من روزه دولت بدلت پیاده شدم و محمد بین صدها مسافر دیروز صبح مترو می‌گفت خط دو تهران کم شد. یک‌لر کم‌کم می‌گویند: حق‌اش است، چوب اعتماد بی‌جایش را خورد. یک‌لر که ام می‌گوید: خیلی هامان بی‌انصاف که هیچ، بی‌وجدان شده‌ایم. **█**

شاسی بلند فقط بنز!



مدرسندس بنز در فاصله چند روز دو شاسی‌بلند جدید در شانگهای و نیویورک رونمایی کرد. به گزارش فرارو، اولین ماشین که تا پایان امسال به بازار عرضه خواهد شد مدل کاملا جدیدی به نام GLS است که فاصله بین دو شاسی‌بلند GLA و GLC را در محصولات کارخانه پر می‌کند و با ماشین‌هایی نظیر ب‌ام و آئودی Q۳ رنج‌وورایووک رقابت خواهد کرد.

GLS از نظر فنی با شاسی‌بلند کوچک‌تر GLA اشتراک زیادی دارد، اما برخلاف این مدل با نگاهی کلاسیک به ماشین‌های شاسی‌بلند و با تاکید بر کابری، جادار بودن و رانندگی در خارج از جاده طراحی شده است. دلیل اصلی تاکید بر این قابلیت‌ها ایجاد فاصله بیشتر بین GLS و شاسی‌بلند بزرگ‌تر GLC است. مدیران بنز نمی‌خواهند موفقیت مدل جدیدشان به ضرر مدل‌های دیگر تمام شود و تلاش کرده‌اند شاسی‌بلند جدید پیشنهاد کاملا متفاوتی را در اختیار خریداران قرار دهد. دومین شاسی‌بلند جدیدی که بنز هفته گذشته رونمایی کرد نسل جدید GLS بود. لوکس‌ترین شاسی‌بلند بنز که قرار است تا پایان امسال به بازار عرضه شود، جادارتر و لوکس‌تر شده و با موتورهای قوی‌تری ساخته خواهد شد.



گفت‌وگو با مریم سعادت که این روزها به فکر کمک به کودکان از طریق تئاتر افتاده است

الیور توئیست‌های شهرمان را دریابیم

بازیرگران گران در آن ایفای نقش می‌کنند. این نمایش که نویسنده و کارگردان آن اسماعیل فیروزی است داستان چند الیورتوئیست ایرانی است. شاید هم چندان به آن پسر بچه داستان شباهت نداشته باشند اما در محضه‌ای افتاده‌اند که شبیه مشکلات الیورتوئیست است، نوجوانانی که قرار بود زندگی خوبی داشته باشند اما یک اتفاق پیش‌بینی نشده، یک لحظه که ای‌کاش هرگز نمی‌آمد، زندگی‌شان را زیر و زبر کرده و از پشت نیمکت مدرسه و خانه پدری، آنها را پرت کرده به زندانی که کانون اصلاح و تربیت نام دارد. می‌خواهد! همین درخواست ساده جنجالی به می‌کند که بیا و ببین. الیور از تیم خانه فرار می‌کند اما بعد از ماجراهایی در دام قاچین می‌افتد و روزگارش سیاه می‌شود.

در ایران اما فیلم با سرپالی بر اساس رمان معروف چارلز دکنز ساخته نشده اما چند تایی تئاتر بر اساس آن روی صحنه رفته. سال گذشته را یادمان هست که الیورتوئیستی به روی صحنه رفت که نام اولین تئاتر اشرافی ایران را به نام خودش و بلیت‌هایش بیشتر از ۲۰۰ هزار تومان به فروش رفت. تئاتری گران با بازیگرانی که دستمزدهای نجومی گرفته بودند تا بازی کنند.

اما این روزها نمایشی به نام الیورتوئیست روی صحنه رفته که با آن الیورتوئیست سال قبل از زمین تا آسمان فرق دارد. نه اشرافی است و نه ظاهر آشیانی روزنامه‌نگار

سریال‌های زیادی ساخته شده است. الیورتوئیست با یک دیالوگ بین بیشتر ایرانی‌ها شهرت دارد؛ لطفاً یک ملاقه بیشتر اسپر بچه‌ای که در تیم خانه زندگی سختی را سپری می‌کند، شبی زمان غذا خوردن به رئیس تیم خانه می‌گوید، هنوز گرسنه است و یک ملاقه بیشتر سوپ می‌خواهد! اما بعد از ماجراهایی در دام قاچین می‌افتد و روزگارش سیاه می‌شود.

در ایران اما فیلم با سرپالی بر اساس رمان معروف چارلز دکنز ساخته نشده اما چند تایی تئاتر بر اساس آن روی صحنه رفته. سال گذشته را یادمان هست که الیورتوئیستی به روی صحنه رفت که نام اولین تئاتر اشرافی ایران را به نام خودش و بلیت‌هایش بیشتر از ۲۰۰ هزار تومان به فروش رفت. تئاتری گران با بازیگرانی که دستمزدهای نجومی گرفته بودند تا بازی کنند.

اما این روزها نمایشی به نام الیورتوئیست روی صحنه رفته که با آن الیورتوئیست سال قبل از زمین تا آسمان فرق دارد. نه اشرافی است و نه ظاهر آشیانی روزنامه‌نگار

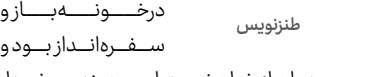
کریم شده و اتفاقات زندگی خود را بازگو می‌کنند تا آنهایی که دستشان به جایی بند است یا نیت خیرخواهانه دارند یا دلشان رئوف است به آنها کمک کنند تا از این ورطه‌ای که در آن افتاده‌اند به در آیند.

آینده‌شان را بسازیم

مریم سعادت درباره نمایش الیورتوئیست، بازیگران و قصه آنها می‌گوید: سال قبل این نمایش را در جشنواره تئاتر کودکان دیدیم. قصه نمایش به شدت ما را متاثر کرد و در صحبت‌هایی که با دیگر دوستان داشتیم به این نتیجه رسیدیم که کمپینی راه‌اندازی کرده و به نوجوانانی که در این نمایش بازی می‌کردند کمک کرده و دیه‌ای که باید بپردازند را تامین کنیم چون بیشتر آنها دیه‌های سنگین و زیادی به عهده نداشتند. چون اگر آنها دیه را پرداخت نکنند به زودی و با رسیدن به سن قانونی از کانون اصلاح تربیت به زندان بزرگسالان منتقل می‌شوند و در آنجا معلوم نیست چه برسرشان بیاید و چه چیزهایی آموزش ببینند که الان حتی روحشان هم از آنها بی‌خبر است. این نوجوانان در مقطعی بنا به یک اشتباه که عمدی هم نبوده جرمی را مرتکب شده‌اند و حالا پشیمانند. ما به عنوان انسان باید به وظیفه خودمان عمل و به آنها کمک کنیم تا به زندگی عادی برگردند. من از همه مردم و کسانی که خبر

داستان پیچیده حکیم و شخص غیره

حکیم صاحب‌دلی در یکی از شهرهای نواحی جنوبی زندگی می‌کرد که کرامات بسیار داشت و بسیار دست‌به‌خیر و درخونه‌باز و سفره‌انداز بود و مردمان از خون نعمت او بهره‌مند و برخوردار بودند. روزی شخصی به نزد وی رفت و گفت: ای حکیم صاحب‌دل، سخنی دارم. حکیم صاحب‌دل گفت: بگوی. ناگهان شخص به گریه افتاد. حکیم گفت: چه شدی، ای شخص؟



امید مهدی‌نژاد طنز نویس

مردمان از خون نعمت او بهره‌مند و برخوردار بودند. روزی شخصی به نزد وی رفت و گفت: ای حکیم صاحب‌دل، سخنی دارم. حکیم صاحب‌دل گفت: بگوی. ناگهان شخص به گریه افتاد. حکیم گفت: چه شدی، ای شخص؟ شخص از شدت گریه نتوانست پاسخی بدهد. حکیم گفت: گریه‌هایت را بکن و وقتی سبک شدی سخن بگویی. شخص هرچه گریه کرد سبک نشد و نتوانست سخن بگوید. حکیم که حوصله‌اش سر رفته بود، رئیس دفترش را صدا کرد و گفت: این شخص را ببر و هر وقت گریه‌هایش تمام شد بی‌اور تا سخنش را بشنوم. در این هنگام گریه شخص تمام شد و گفت: می‌گویم، می‌گویم. حکیم گفت: بگوی.

شخص گفت: من مردی ناپیایم بودم. تا آنکه هفته گذشته به زیارت قبر پدر شما رفتم و او مرا شفا داد. حکیم گفت: این مرد را ببرید و چشم‌انداز را کور کنید تا دوباره برود و شفا بگیرد. رئیس دفتر حکیم گفت: ای حکیم، حالا با این خشنونت؟ حکیم آهسته در گوش رییس دفتر گفت: الکی گفتم. این شخص احتمالا یک شخص متملق است و پول می‌خواهد و من با این برخورد می‌خواهم به او درسی بزرگ بدهم. شخص گفت: اگر می‌خواهید کورم کنید، بکنید. چون کسی که یک بار شفا بدهد، دوبار هم می‌دهد. حکیم به رییس دفتر گفت: عجب متملق سفتی است. خودت ققییه را جمع کن. رییس دفتر رو به شخص کرد و گفت: از کجا معلوم که راست بگویی؟ شخص گفت: پرونده پزشکی‌ام موجود است و پرونده پزشکی‌اش را از داخل کیش درآورد و به رئیس دفتر داد. رئیس دفتر پرونده را مطالعه کرد و به حکیم گفت: ای حکیم، راست می‌گویی. این شخص ناپیای بوده و هفته گذشته پس از حضور بر سر مزار پدر شما شفا گرفته است. حکیم پرسید: پدر من مزار دارد؟ پدر من کارگر ساده‌ای بوده و بر اثر تصادف رانندگی دار فانی را وداع کرد و من با تلاش و کوشش خود و ریاضت‌های بسیار به این مقام رسیده‌ام.

رئیس دفتر گفت: ای حکیم، در این زمانه اگر اینطور باشد که شما همان‌گونه که خود شخص صاحب‌دلی هستی، فرزند شخص صاحب‌دلی نیز بوده باشی بهتر هم هست و مردم بیشتر هم احترام می‌گذارند. حکیم گفت: واقعا؟ قبلا اینطور نبود، بعد با این شخص چه کنیم؟ پول می‌خواهد؟

شخص گفت: باور کنید من فقط برای تشکر آمده بودم. حکیم که صداقت شخص را دید دستور داد به او ۲۰۰ کیسه همیان بدهند. شخص نیز صد کیسه همیان را به منشی رییس دفتر که پرونده پزشکی‌اش را جعل کرده بود داد و صد کیسه همیان را هم خودش برداشت و این داستان پیچیده را به پایان برد. **█**

فاجعه بزرگ برای ثروتمندترین مرد دانمارک

سه فرزند آندرس هولج پوولسن، ثروتمندترین مرد دانمارک، در حوادث تروریستی سریلانکا در روز یکشنبه جان خود را از دست دادند. به گزارش راشاتودی، این سرمایه‌دار دانمارکی چهار فرزند داشت و آنها برای گذراندن عید پاک به سریلانکا رفته بودند. سخنگوی شرکت بستسلر متعلق به پوولسن با تأیید این خبر گفت: متأسفانه این مساله حقیقت دارد. وی ادامه داد: ما از رسانه‌ها می‌خواهیم که حریم خصوصی این خانواده را رعایت کرده و به همین دلیل نمی‌توانیم اطلاعات بیشتری در این باره ارائه کنیم. این ثروتمندترین مرد دانمارک که ۴۶ ساله است شرکت‌های زیرمجموعه‌های مختلفی در زمینه مد و لباس دارد. ثروت خالص وی از سوی مجله فوربس ۷۷ میلیارد دلار برآورد شده است. وی همچنین بیش از یک درصد از کل زمین اسکاتلند را خریداری کرده است.

تاثیر هنر را نادیده نگیریم

تا چند سال قبل که سینما تا خرخره درگیر فیلم‌های کم‌دی و سطحی نشده بود، بچه‌های کانون اصلاح تربیت گاهی محور یک داستان سینمایی می‌شدند اما واقعیت این است آثار تصویری چند سال است آنها را نادیده می‌گیرند و از کناشان رد می‌شود. مریم سعادت معتقد است هنر می‌تواند زندگی‌ها را دگرگون کند و گاهی نجات‌دهنده باشد. او می‌گوید: اگر این نوجوانان در نمایش الیورتوئیست بازی نمی‌کردند اصلا دیده نمی‌شدند و نظرها را به خود جلب نمی‌کردند. این نمایش باعث شد، معاونت فرهنگی قوه قضاییه از آنها حمایت کند و خانه تئاتر و هنرمندان برای کمک به آنها پا پیش بگذارند. هنر باعث شد که عزم و همتی برای کمک به آنها شکل بگیرد و الان خدا را شکر مشکل بیشتر آنها حل شده و به‌زودی آزاد خواهند شد.

فاجعه بزرگ برای ثروتمندترین مرد دانمارک

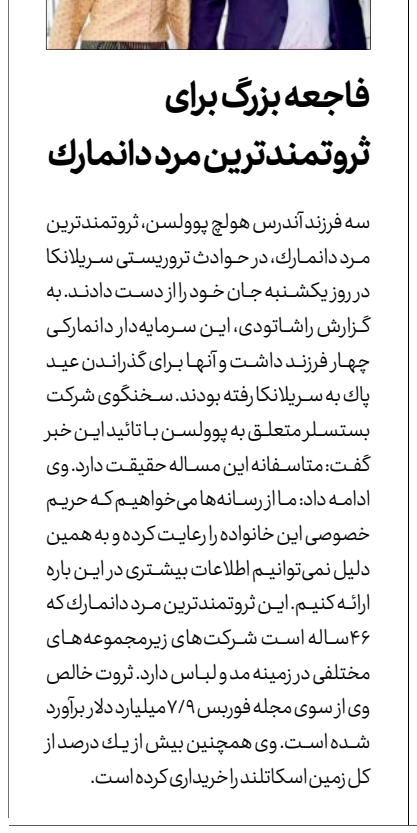
سه فرزند آندرس هولج پوولسن، ثروتمندترین مرد دانمارک، در حوادث تروریستی سریلانکا در روز یکشنبه جان خود را از دست دادند. به گزارش راشاتودی، این سرمایه‌دار دانمارکی چهار فرزند داشت و آنها برای گذراندن عید پاک به سریلانکا رفته بودند. سخنگوی شرکت بستسلر متعلق به پوولسن با تأیید این خبر گفت: متأسفانه این مساله حقیقت دارد. وی ادامه داد: ما از رسانه‌ها می‌خواهیم که حریم خصوصی این خانواده را رعایت کرده و به همین دلیل نمی‌توانیم اطلاعات بیشتری در این باره ارائه کنیم. این ثروتمندترین مرد دانمارک که ۴۶ ساله است شرکت‌های زیرمجموعه‌های مختلفی در زمینه مد و لباس دارد. ثروت خالص وی از سوی مجله فوربس ۷۷ میلیارد دلار برآورد شده است. وی همچنین بیش از یک درصد از کل زمین اسکاتلند را خریداری کرده است.

علیرضا رفتی

کفش چرم طبیعی‌شان کمی خاک‌ی شده بود اما خط‌انوی شلوارشان دست‌ت را می‌برید. کیفشان را که از چرم طبیعی بود گذاشته بودند کنار میز و دربار حمایت از محیط زیست و حقوق حیوانات صحبت می‌کردند. صحبتشان که ته کشید سر بحث جدیدی را باز کردند. یکی‌شان می‌گفت آب‌دار بهتر است، این یکی اما معتقد بود باید درست مغزینخت شود. استیک‌هایشان رسید و صحبتشان کوتاه شد. از سر انگشتان‌شان کار و چنگال رشد کرد و مشغول ناهار شدند. کمی بعد کارسوس صورت‌نمایی که اندازه حقوق یک ماهش بود را آورد و انعاشش را گرفت. از کیف‌های چرم طبیعی‌شان کاغذهای سخنرانی را درآوردند. آماده کردند و راهی سمینار شدن‌ت به سخنرانی‌شان با موضوع «فقر در جامعه» برستند.

چرس سسجد

چرفش چرم طبیعی‌شان کمی خاک‌ی شده بود اما خط‌انوی شلوارشان دست‌ت را می‌برید. کیفشان را که از چرم طبیعی بود گذاشته بودند کنار میز و دربار حمایت از محیط زیست و حقوق حیوانات صحبت می‌کردند. صحبتشان که ته کشید سر بحث جدیدی را باز کردند. یکی‌شان می‌گفت آب‌دار بهتر است، این یکی اما معتقد بود باید درست مغزینخت شود. استیک‌هایشان رسید و صحبتشان کوتاه شد. از سر انگشتان‌شان کار و چنگال رشد کرد و مشغول ناهار شدند. کمی بعد کارسوس صورت‌نمایی که اندازه حقوق یک ماهش بود را آورد و انعاشش را گرفت. از کیف‌های چرم طبیعی‌شان کاغذهای سخنرانی را درآوردند. آماده کردند و راهی سمینار شدن‌ت به سخنرانی‌شان با موضوع «فقر در جامعه» برستند.



عکس: روبروینز